



روش طبقه‌بندی مبانی فهم قرآن / استقرای ۱۰ مبنا برای کشف ضوابط فهم قرآن

این‌که بدانیم یک مبانی داریم که مقدم بر مبادی است و ملاحظه کنیم که پیرامون قواعد چیزی به عنوان ضوابط وجود دارد، واحدهای معرفت‌شناسانه یا روش‌شناسانه‌ای استخراج می‌شود که با کاربری آنها فهم به دست می‌آید.

این‌که بدانیم یک مبانی داریم که مقدم بر مبادی است و ملاحظه کنیم که پیرامون قواعد چیزی به عنوان ضوابط وجود دارد، واحدهای معرفت‌شناسانه یا روش‌شناسانه‌ای استخراج می‌شود که با کاربری آنها فهم به دست می‌آید.

به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، سلسله دروس «منطق فهم قرآن» یکی از درس‌های حجت‌الاسلام و المسلمین علی‌اکبر رشاد است که هر دو هفته یک بار در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی واحد تهران برگزار و از طریق ویدئو کنفرانس با حضور طلاب و پژوهشگرانی از قم نیز همراه می‌شود.

بنا بر این گزارش، این سلسله دروس به نحوی ابداعی و نوآورانه، به تنقیح و تدوین و تنظیم مقدمات فهم قرآن و قواعد آن، ضوابط حاکم بر این قواعد و همچنین رویکردها، اسلوب‌ها، فرآیندها، ساختارها و سنجه‌ها در فهم قرآن پرداخته است. در ادامه گزارش جلسه دوازدهم از این سلسله دروس می‌آید.

گفتیم که مجموعه مبانی‌ای که باید به‌تدریج مورد بحث قرار گیرد و براساس این مبانی قواعد و ضوابط فهم قرآن به‌دست بیاید، 10 مبناست. همچنین گفتیم ممکن است دو مورد از اینها به دو مبنا تفکیک شوند؛ البته مجموعه این 10 یا 12 مبنا، صورت استقرایی دارند و این‌گونه نیست که بگوییم این است و جز این نیست، ممکن است با تأمل بیشتر مبانی دیگری هم بر این فهرست افزوده شود.

همچنین توضیح دادیم که از این مبانی دست‌کم سه دسته مطلب به‌دست می‌آید:

– از «مبانی»، «مبادی» به‌دست می‌آید؛

– از مبادی که درواقع مبانی قریبه هستند، «قواعد» به‌دست می‌آید؛

– قواعد نیز در چهارچوب «ضوابط»، کارکرد و کاربرد دارند.

اینکه چگونه می‌توان برآیند و نتایج حاصل از یک‌یک و یا مجموع مبانی را طبقه‌بندی کرد، بحث بسیار بااهمیتی است که جلسه قبل کلیات و اجمال آن‌را عرض کردیم. البته گفتیم که اگر قرار بود به صورت دقیق‌تری بحث کنیم، باید قبل از اینکه وارد بحث از مبانی بشویم، روش و منطق طبقه‌بندی را مطرح می‌کردیم. گرچه در متن طرح به‌صورت ارتكازی این منطق لحاظ شده و در چهارچوب منطقی که تفصیل آن‌را عرض خواهیم کرد این طرح تهیه شده است.

در فهرست اولیه‌ای که راجع به مجموعه‌ی مباحث منطق فهم قرآن ارائه دادیم، به‌ترتیب 12 محور مطرح شده بود. مثلاً از سویی مبانی را به‌عنوان محور اول مطرح کرده و انواع و اقسام آن‌را توضیح داده بودیم که براساس اصل سوم نظریه ابتناء گفتیم که بر مبنای پیام‌وارانگاری قرآن و کلام الهی، مبانی می‌تواند به پنج قسم تقسیم شود و ذیل هرکدام از این اقسام پنجگانه مبادی‌ای که از این مبانی به‌دست می‌آید را آورده بودیم، و در مانحن فیه که «مبنای معرفت‌شناختی» بود گفتیم اختصاصاتی که متن قرآن دارد، باید برشمرده شود؛ یعنی این‌را قبول کرده بودیم که یک مبنای معرفت‌شناختی داریم و وسائط و وسائل فهم را مبنای معرفت‌شناختی می‌نامیدیم، سپس خود قرآن کریم از وسائط فهم دین است، ما از طریق کتاب به ساحت الهی متصل می‌شویم و دین را دریافت می‌کنیم. به همین جهت قرآن به‌عنوان یکی از وسائط و بلکه مهم‌ترین وسیطه و وسیله‌ی فهم دین قلمداد می‌شود و در چهارچوب مسائل معرفت‌شناسی فهم جای می‌گیرد. در ذیل این نیز مباحثی مانند «وحيانیت متن و محتوا»؛ «فطرت‌نمونی گزاره‌ها و آموزه‌های قرآنی»؛ «حکیمانگی قرآن»؛ «هدایت‌مآلی»؛ «مختصات زبان‌شناختی و ادبی»؛ «مبادی دین‌شناختی» و... را طرح کرده بودیم.

در نمونه‌ی «وحيانیت» که بررسی کردیم نیز ملاحظه کردید که یک‌سری مبادی از این مبنا به‌دست آمد که آنها را هم مورد بحث قرار دادیم. در اینجا توضیح می‌دهم که ما مبادی را در ذیل مبانی و بعد از آن فرض می‌کنیم. مبانی معرفت‌شناختی مولد مبادی است، مبادی نیز مولد قواعد و ضوابط است. آنگاه هریک از مبادی را باید بحث کنیم که فعلاً مبدأ و وحيانیت را بحث می‌کنیم.

بعد از مبانی و به تعبیری مبادی، مسائلی مانند دوال و مدرکات دین و فهم دین، اسناد و مدارک فهم دین، قواعد فهم دین، ضوابط فهم دین و امثال اینها را ذکر کرده بودیم؛ البته ولو نگفته بودیم که منطق طبقه‌بندی چیست، ولی در سامانه‌ای که برای تحقیق و تولید و تدوین منطق فهم قرآن پیشنهاد داده بودیم به صورت ارتكازی روش و منطق طبقه‌بندی ملحوظ بود. منتها الان قصد داریم این منطق و روش را از حالت ارتكازی اجمالی به حالت خودآگاه تفصیلی بیاوریم. لهذا باید بگوییم که چگونه مبانی دسته‌بندی می‌شوند، چگونه مبادی برآمده از هریک از مبانی دسته‌بندی می‌شوند و چگونه قواعد دسته‌بندی می‌شوند و چگونه ضوابط.

این مطلبی که مطرح شد نیز خود یک منطق است، این نکته که بدانیم یک مبانی داریم که مقدم بر مبادی است، سپس مبادی

داریم که متأخر از مبانی است ولی مقدم بر قواعد است، و ملاحظه کنیم که پیرامون قواعد چیزی به عنوان ضوابط وجود دارد و در جای خود مطرح شده است که قواعد آن واحدهای معرفت‌شناسانه یا روش‌شناسانه‌ای هستند که با کاربرست آنها فهم به دست می‌آید.

مثلاً اینکه کل از ادات عام است، یک قاعده است، اما این قاعده با چه شروطی این عموم را می‌رساند؟ از کل با چه شروطی عموم می‌فهمیم و هنگامی که بخواهیم این کل را که از ادات عام است به کار ببریم با چه شرایطی باید به کار ببریم؟ شروط کارکرد و اینکه کل کارکرد عام داشته باشد و بر عام دلالت کند و اینکه در متن کل را برای ادای معنای عام به استخدام دربریاوریم، شرایط کارکرد دلالت بر عام و شرایط استخدام و کاربرد این کل، و هر قاعده‌ی دیگری چیست؟ این دو دسته را ضوابط می‌نامیم؛ یعنی شرایط یا شروط کارکرد و شرایط کاربرد. با چه شروطی می‌گوییم که یک قاعده کارکرد دلالتی دارد؟ همچنین یک قاعده چگونه به کار می‌رود و به استخدام درمی‌آید؟ این دو نوع مطلب را ضوابط می‌نامیم. ملاحظه می‌کنید که ما براساس یک منطق، ترتیب طولی بین این مباحث فرض کردیم، یعنی مبانی گفتیم بر مبادی که از آنها برآمده است، سپس قواعدی که از مبادی به دست می‌آید و ضوابطی که بر قواعد حاکم است که با تعبیر دیگری پیراقاعده‌ها می‌نامیم، یعنی چیزهایی که پیرامون قاعده مطرح می‌شوند.

روش طبقه‌بندی قواعد

در این سیر و طبقه‌بندی طولی، منطق و روشی را رعایت کرده‌ایم. برای اینکه ما به چنین طبقه‌بندی‌ای دست پیدا کنیم باید وارد لایه‌های این مباحث بشویم؛ مثلاً قواعد را به صورتی دسته‌بندی کنیم و مشخص کنیم که قواعد با چه روشی و براساس چه منطقی دسته‌بندی می‌شوند؟ چند نوع قاعده داریم؟

برای مثال قواعدی که ناظر به فهم متن علی‌الاطلاق است که این دسته قواعد عامه‌ی فهم متن هستند، یعنی چه متن وحیانی باشد و چه بشری، با این قواعد می‌توان متن را فهمید.

همچنین قواعدی که در فهم متن وحیانی به کار می‌رود، اینها هم یک دسته از قواعدند ولی از اختصاصات متن وحیانی هستند. این شیوه یک نوع روش برای دسته‌بندی قواعد است، کما اینکه تفکیک ضوابط و قواعد را نیز براساس یک شیوه انجام دادیم، که عبارت بود از «شیوه‌ی کارکردی». در آنجا می‌خواستیم ببینیم چیزهایی که یک واحد روش‌شناختی هستند چند نوع کارکرد دارند؟ دیدیم یکی تولید گزاره می‌کند که اسم آن را «قاعده» گذاشتیم، دیگری شروط و شرایط قاعده را مشخص می‌کند که اسم آن را «ضابطه» گذاشتیم؛ یعنی نوع کارکرد قاعده با نوع کارکرد ضابطه به ما آموخت که چگونه واحدهای روش‌شناختی فهم را از هم تفکیک و دسته‌بندی کنیم. وقتی قاعده‌ای رأساً به کار می‌رود گزاره‌ی دینی تولید می‌کند از قرآن یک گزاره تولید می‌شود. اما واحد روش‌شناختی آنگاه به کار می‌رود که دلالت یا کاربرد این قاعده را مضبوط کند و این خود یک روش برای واحدهای روش‌شناختی است.

چنانکه گاه نیز ممکن است قواعد و ضوابط را دسته‌بندی کنیم براساس اینکه بعضی از قواعد و نیز ضوابط از وسعت کارکردی بیشتری برخوردارند. کارکرد قاعده تولید گزاره است و کارکرد ضابطه نیز مضبوط کردن قاعده است و از این جهت از یکدیگر جدا هستند، ولی ما بعضی قواعد و نیز ضوابط کلان داریم و بعضی قواعد و یا ضوابط خرد؛ یعنی نه براساس کارکرد، بلکه براساس دامنه‌ی کارکرد که هر قاعده و یا هر ضابطه‌ی چقدر برون‌داد دارد. بعضی از قواعد فهم دستاوردهای فراوانی دارد، بعضی نیز دستاوردهای محدودتری دارد؛ شبیه بحثی که قواعد فقهیه و مقایسه قواعد فقهیه و قواعد اصولیه مطرح می‌شود که گفته می‌شود قواعد فقهیه از جمله بر این اساس دسته‌بندی می‌شوند که بعضی مختص به بابی دون باب نیستند، یعنی در فقه قواعدی داریم که مخصوص یک باب محدود نیست، بلکه در همه و یا اکثر ابواب فقهی به کار می‌رود، همانند قاعده‌ی لاضرر. قاعده‌ی لاضرر در صوم به کار می‌رود و قاعده‌ی لاضرر می‌گوید اگر صوم برای انسان زیان داشت، روزه واجب نیست. همین قاعده را در باب صلاة هم می‌توانید به کار ببرید و بگویید اگر صلاة به گونه‌ای بود که ضرر داشت، و مثلاً در تعقیب شما بودند، می‌توانید نماز خوف بخوانید و نماز تمام گویی از شما ساقط است، به این دلیل که مستلزم ضرر است. در وضو نیز قاعده‌ی لاضرر را به کار می‌بریم. اگر ضرر دارد نباید با آب تحصیل طهارت کنیم و طهارت مائیه از شما ساقط است و به جای آن طهارت ترابیه واجب است.

تفاوت گستره کارکرد مبادی و قواعد فهم قرآن

از طرف دیگر بعضی قواعد را هم داریم که با اینکه در عداد قواعد فقهیه هستند، ولی کاربرد وسیع ندارند، برای مثال قاعده‌ی «لا تعداد». این قاعده در می‌گوید در جاهای مشخصی نماز اعاده نمی‌شود که این قاعده تنها محدود به باب صلاة است. بنابراین مختص به بابی است و با ابواب دیگر ارتباطی ندارد، اما قاعده‌ی لاضرر اختصاص به بابی دون باب ندارد و در همه‌ی باب‌های فقهی کاربرد دارد. در آنجا قواعد فقهیه را بر ملاک دامنه و گستره‌ی کارکرد می‌گذاریم، حال هر نوع کارکردی که باشد، برای مثال کارکرد دلالتی باشد یا کارکرد انضباطی. مهم این است که یک قاعده و یا ضابطه دامنه‌ی وسیعی از تأثیر را دارد، و یک قاعده و ضابطه‌ای دامنه‌ی محدودتری دارد. که این نیز شیوه‌ای برای طبقه‌بندی قاعده‌ها و ضابطه‌هاست.

چنان که همین مبنا را در خصوص مبانی و مبادی هم می‌توان به کار بست. بعضی از مبانی دامنه‌ی وسیعی دارند و بعضی دامنه‌ی محدودتری دارند که طبعاً قواعد و ضوابط کمتری از آنها تولید می‌شود. همچنین مبادی نیز همین‌گونه هستند. به هر حال ما از این دوازده مبدائی که در حوزه‌ی مبنای معرفت‌شناختی مطرح کردیم، یعنی وحیانیت، فطرانیت، حکیمانگی،

هدایت‌مآلی و... آیا از نظر گستره‌ی کارکرد، کارکردی مساوی دارند؟ هرگز چنین نیست. مثلاً حکیمانگی متن کارکردی بس وسیع‌تر دارد، تا آن اصلی که بر ترابط کتاب و سنت تأکید داشت. کتاب و سنت در تعامل با هم معنی می‌شوند، همچنین ترابط کتاب و عقل. اینها بروندها و برآوردهای محدودتری دارند، بنابراین مبادی محدود قلمداد می‌شوند، اما مبدائی مثل مبدأ حکیمانگی و حتی وحیانیت بروندها و برآوردهای گسترده‌تری دارند. همچنین در مبانی مبنای انسان‌شناختی هم داریم، آیا برآیند و بروندهای مبنای معرفت‌شناختی با مبنای انسان‌شناختی مساوی است؟ طبعاً متفاوت است؛ یعنی برمبنای گستره‌ی کارکرد و برونداد می‌توان مبانی را دو دسته کرد و همچنین مبادی، قواعد و ضوابط را هم دو دسته کرد.

به این ترتیب اینها را می‌توان براساس منطقی مشخص دسته‌بندی عرضی کرد. به خاطر دارید که گفتیم بر مجموعه‌ی مباحث دو سامانه حاکم است، سامانه‌ی عرضی (ترتیبی)، و سامانه‌ی طولی (ترتبی). مبدأ معرفت‌شناختی در عرض مبدأ مخاطب‌شناختی یا انسان‌شناختی است، در قواعد نیز همین وضعیت هست که بعضی در عرض یکدیگر هستند. صورت طولی و ترتبی هم دارد. گفتیم اگر منطق فهم قرآن را یک علم جدید قلمداد کنیم، مباحثی که در علوم مطرح می‌شود را می‌توان به صورت عرضی و همچنین به صورت طولی چینش کرد. آنجایی که یک ترتیب عرضی با هم دارند، انگار پودهای بافت و ساخت این دانش هستند. آنگاه که به صورت عمودی و طولی بر هم ترتب دارند، انگار تارهای این علم هستند. در جلسه‌ی گذشته نیز گفته بودیم که ما دو چیدمان و نظام داریم، چیدمان عرضی و یا افقی که ترتیبی هستند و هیچ‌یک بر دیگری ترجیح ندارد و سامانه‌ی دوم که طولی و عمودی و ترتبی است. به این صورت که یکی از دیگری به دست می‌آید. مثلاً در سامانه‌ی ترتبی شما مبانی را مقدم بر مبادی می‌دانید، مبادی را بر قواعد مقدم می‌دانید و بسا ضوابط را هم بر قواعد مقدم می‌دانید. اینها بر هم مترتب هستند، یعنی مبانی، مبادی را تولید می‌کنند، مبادی هم قواعد را تولید می‌کنند.

جمع‌بندی منطق و روش‌شناسی طبقه‌بندی مباحث

به این ترتیب اگر بخواهیم این منطق و روش‌شناسی طبقه‌بندی مباحث را جمع‌بندی کنیم باید بگوییم که: اولاً؛ در چیدمان و چینش مجموعه‌ی مسائل یک علم و ازجمله منطق فهم قرآن ما دو سامانه‌ی عرضی - افقی و طولی - عمودی داریم.

در ذیل هرکدام از اینها قواعد، ضوابط و روش‌های دیگری برای دسته‌بندی و طبقه‌بندی وجود دارد. در اینجا نیز توجه داریم که دسته‌بندی را به ترتیب عرضی و طبقه‌بندی را به ترتیب طولی اطلاق می‌کنیم. ما هنگامی که نسبت مبانی را به مبادی و مبادی را به قواعد بحث می‌کنیم درواقع طبقه‌بندی می‌کنیم، چنانکه ممکن است بعضی از قواعد نیز بر بعضی دیگر مترتب باشند. پس اینها لایه‌لایه هستند. اما زمانی که برای مثال مبانی هم‌عرض را بحث می‌کنیم دسته‌بندی قلمداد می‌شود.

ثانیاً؛ ممکن است به گستره تأثیر و کارکرد دسته‌بندی کنیم. یکی دامنه بسیار وسیعی دارد که به قواعد فقهیه‌ای مثال زدیم که قواعد عامه هستند و اختصاص به بابی دون باب ندارند و بعضی نیز قواعد خاصه هستند و محدود به باب خاص هستند و نظیر این مسائل دیگر علوم را هم می‌توان دسته‌بندی کرد. کارکرد بعضی از واحدهای روش‌شناختی که در منطق فهم دین و منطق فهم قرآن مورد بحث است، تولید گزاره است که اسم اینها را «قاعده» می‌گذاریم. کارکرد بعضی دیگر مضبوط کردن قواعد است که به آنها «ضابطه» می‌گوییم. این هم یک نوع دسته‌بندی درونی است.

پس ما یک دسته‌بندی فرانگر و برونی داریم که کل مسائل و مباحث را طبقه‌بندی می‌کند که عبارت است از مبانی، مبادی، قواعد و... و یک سلسله روش‌ها داریم که در درون هر یک از این طبقات و انواع به کار می‌روند، برای مثال مبانی و یا مبادی و یا قواعد را به کلان و یا خرد و یا عام و خاص تقسیم‌بندی می‌کنند. و یا روش دیگری داریم که در آن براساس کارکرد این تقسیمات صورت می‌پذیرد.

کما اینکه یک تقسیم کلان و وسیعی نیز وجود دارد که تقسیم براساس مبانی و مبادی است. یعنی قواعد و ضوابطی که ناشی از مبنای معرفت‌شناختی هستند یک دسته می‌شوند و قواعد و ضوابطی که ناشی از برآیند مبنای انسان‌شناختی هستند نیز یک دسته می‌شوند. درنتیجه براساس انواع مبانی و مبادی، انواع قواعد و ضوابط به دست می‌آید. والسلام.